



بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مدیران و مسؤولان مطبوعات کشور - 13 / اردیبهشت / 1375

بسم الله الرحمن الرحيم

برادران و خواهران عزیز؛ خیلی خوش آمدید. جلسه ای که در آن اهل معرفت و فرهنگ و اصحاب قلم و اندیشه گرد آمده باشند، جلسه بسیار دلنشین و شیرینی است. بنده گاهی که با مجموعه هایی از این قبیل ملاقات دارم، احساس آسایش و آرامش می کنم. گویی که انسان از محیط خسته کننده کارهای روزمره، به محیط جدیدی وارد می شود. البته برای من شیرین تر این بود که می توانستم با شما برادران و خواهران که مسؤولان اداره کننده مطبوعات کشور به حساب می آید و بخش عمده ای از فرهنگ کشور دست شماست و شما سازنده و نقش آفرین آن هستید، از نزدیک، به صورت دیدار گفتگویی ملاقات می کردم و بیش از آنچه که به شما عرض می کردم، از شما می شنیدم. متأسفانه، چنین پیش نیامده است. ای کاش برادر عزیزمان، آقای «میرسلیم»، ترتیبی می دادند که ما می توانستیم چنان ملاقاتی با شما عزیزان داشته باشیم.

لازم است قبل از این که عرایض خودم را به سمع برسانم، از وزارت ارشاد و دست اندرکاران این جشنواره - «جشنواره مطبوعات» - تشکر کنم. کار لازم و مفیدی است و حقاً هم، چنین کاری بر عهده وزارت ارشاد است. البته باید روز به روز این کار را کاملتر و رساتر کرد تا بتواند نتایج خود را به دست آورد؛ و آن نتایج، ان شاءالله در عرصه مطبوعات کشور حس شود. بنده برای این که، ان شاءالله از تکرار پرهیز شود، مطالبی را که در ذهنم هست و می خواهم خدمت برادران و خواهران عرض کنم، به چند بخش تقسیم کرده ام. از آن جا که شما اهالی مطبوعات، جزو جدی ترین قشرهای جامعه هستید و حضورتان در میان اقشار برگزیده جامعه، به عنوان اصحاب قلم و کسانی که می نویسند و مردم نوشته آنها را می خوانند، حضوری مؤثر، نافذ و برجسته است؛ مایلیم با شما جدی، صریح و صادقانه حرف بزنم. آن هم نه فقط به عنوان یک مسؤول، بلکه بیشتر به عنوان یک فرد فرهنگی که در دوره هایی، دست اندرکار امور مطبوعاتی هم بوده است و در زمینه های مختلف مطبوعات، از جمله عرصه های نرم افزاری مطبوعات، تلاشهایی از نزدیک داشته است. باری؛ مایلیم قدری در این محدوده و این چهارچوب با شما حرف بزنم؛ چون مسائل کشور، مسائل اساسی و مهمی است.

مطلب اول، در باب جایگاه مطبوعات است. سؤالی که امروز مطرح است، این است که مطبوعات در کشور ایران و در نظام جمهوری اسلامی، کجای کارند؟ که هستند و چه هستند؟ آیا زاید و سرباری هستند؟ زینت المجالسی هستند؟ یا نه؛ یک عنصر حقیقی و مؤثر و اجتناب ناپذیر و سازنده اند؟ نظر ما، البته، معطوف به نکته دوم و جمله اخیر است. ما معتقدیم که مطبوعات برای نظام جمهوری اسلامی، یک مقوله تجمّلاتی و تشریفاتی نیست. بنابراین، افزایش آن، تنوع آن، کیفیت یافتن آن، و اگر خطایی دارد، تصحیح آن، جزو کارهای اساسی در این نظام است. شاید پرسیده شود: «مگر نظام جمهوری اسلامی چه خصوصیتی دارد که چنین پرداختن و رویکردی به مطبوعات، جزو کارهای اساسی آن است؟» در جواب می گوئیم: خصوصیت این است که نظام جمهوری اسلامی یک نظام مردمی است و کسی نمی تواند این را منکر شود. مخالفین ما هم نمی توانند این را منکر شوند. حداکثر این است که مردم را تخطئه می کنند و می گویند «مردم نفهمیدند و با این مسؤولین و این نظام، صفا کردند.» بالاخره صفای مردم با این نظام را نمی توانند منکر شوند و این، مطلب واضحی است. سر و کار ما با مردم است؛ پس این نظام، نظامی است مردمی.

نظام مردمی، جز با آگاهی مردم ممکن نیست پیش برود. نظام دیکتاتوری، نظام غیر مردمی، نظام کودتایی، نظام تحمیلی که با مردم سر و کاری ندارد، دست مردم کاری ندارد، با فکر مردم سر و کاری ندارد، برایش مهم نیست که مردم بفهمند یا نفهمند. چه آن جا که شمشیر حاکم است و چه آن جا که سرمایه حاکم است - فرقی نمی کند -



اگر دشمنی و مخالفتی هم با نظام شد، بالأخره سر و کارش با پول یا شمشیر است و کاری به اراده و خواست مردم ندارد. بنابراین، برای آن نظام، آگاهی مردم مهم نیست. می خواهند بدانند، می خواهند ندانند. مسؤولان یاره گوی رژیم گذشته، یک وقت گفته بودند که «هر کس با ما مخالف است، از این مملکت بیرون برود!» برخورد نظامهای غیرمردمی با مردم، چنین است. البته گاهی، ریاکارانه، اسم مردم را می آورند؛ لکن تظاهر است و واقعی نیست. نظام مردمی - که مردم در بافت اصلی آن دخالت دارند - مستغنی از آگاهی مردم نیست. باید مردم را آگاه کند؛ باید به آنها قوت تحلیل بدهد و باید آنها را از آگاهیها و معلومات لازم و مفید و معرفت لازم سرشار کند. منظور، تبلیغات نیست که حرفهای خودش را پیوسته به خورد مردم دهد؛ نه. مراد، این نیست. در نظام مردمی، مردم باید اهل تحلیل شوند تا بفهمند که نظام برایشان مفید است. آگاهی برای چنین نظامی، مثل آب و هوا، لازم و واجب است. نظام ما، این گونه است. هر چه مردم بیشتر آگاه باشند، نظام جمهوری اسلامی، بیشتر سود می برد. بنابراین، این نظام، به آگاه سازی مردم نیازمند است.

خوب؛ مطبوعات نقششان روشن شد. مطبوعات یعنی مطبوعات سالم؛ نه لزوماً مطبوعاتی که طرفدار دولت باشند - که من در تقسیم بندی عرض خواهم کرد - . مطبوعاتی که طریق سلامت ببیمایند و بنا بر عناد و بدجنسی نداشته باشند. این گونه مطبوعات، در هر رشته ای قلم بزنند - سیاسی باشند، فرهنگی باشند، اقتصادی باشند، درباره مسائل خارجی حرف بزنند، در خصوص مسائل داخلی حرف بزنند - و هر کاری که بکنند، به نفع نظام حرکت کرده اند. چرا؟ چون بر مایه آگاهی مردم می افزایند. موضع مطبوعات در جمهوری اسلامی، این است.

بنابراین، حرف من دو مخاطب دارد: یک مخاطب، دولت است. دولت باید موضوع مطبوعات را خیلی جدی بگیرد که بحمدالله، شواهد نشان می دهد برادران، جدی می گیرند. این که من از جشنواره تشکر می کنم، به همین خاطر است. این که راجع به جزئیات کار جشنواره کسب اطلاع می کنم، به همین خاطر است. به جناب آقای «میرسلیم» راجع به نشریه روزانه جشنواره می گفتم: به هر حال، نشریه ای بود که آگاهی و اطلاعاتی درباره جشنواره می داد. یعنی ما در مسائل ریز هم ذی علاقه ایم. همه به خاطر این است که دولت، ناگزیر باید در مسائل مطبوعات سهم داشته باشد. حالا یک وقت سهم مادی است؛ مثل سهمیه ها و یارانه هایی که در بخشهای مختلف می دادند و کمکهایی که می کردند. یک وقت هم سهم حمایتی معنوی است، که آن حمایتی معنوی، مهمتر از حمایتی مادی و کمکهای گوناگون است.

مخاطب دوم حرف من، خود مطبوعاتیها هستند که باید کار را از حالت تفتن خارج کنند. کار، جدی و اساسی است و برای این ملت، امری لازم است. لذا، این استنتاجی است که از مطلب اول عرض کردیم و قابل پیگیری و مطالعه بیشتر هم هست.

مطلب دوم این است که از ما سؤال می شود - و از همه کس هم قابل سؤال است - که «شما از وضع کنونی مطبوعات ایران راضی هستید یا نه؟» من اگر بخواهم در این جلسه خصوصی و خودمانی به شما مطلبی عرض کنم، جوابم این است که «نه؛ راضی نیستم.» چرا؟ چون کیفیت مطبوعات کشور، متناسب با تاریخ مطبوعات در این کشور نیست. این، نکته مهمی است. ما درباره هر پدیده ای که سخن می گوئیم و قضاوت می کنیم، باید به تاریخ آن پدیده نگاه کنیم. یک وقت پدیده ای است که اگر چه در دنیا سوابق زیادی دارد، اما تازه وارد این سرزمین شده است. خوب؛ نمی شود زیاد انتظار داشت. یک وقت پدیده ای است که ضعیف وارد شده یا به وسیله آدمهای نالایق وارد شده است. نمی شود خیلی توقع داشت. اما یک وقت پدیده ای است که سابقه زیادی دارد و خوب هم وارد شده است، که مطبوعات از این قبیل است. البته مطبوعات، وارداتی است؛ یعنی جزو بخشهای مثبت فرهنگ غرب است که ما از آنها گرفتیم. یک وقت من درباره «تعاطی فرهنگی» - نقطه مقابل «تهاجم فرهنگی» - بحث مفصلی کردم که از مصادیقش، یکی همین مطبوعات است. خوب؛ ما مطبوعات را از غرب گرفتیم. غربیها سابقه زیادی در حرفه



روزنامه نگاری داشتند. از اواخر دوران ناصر الدین شاه هم مطبوعات وارد ایران شد و فعالیتش را آغاز کرد. اوج کار مطبوعات، در دوران مشروطه بود؛ یعنی از عهد مظفرالدین شاه بتدریج افزایش پیدا کرد.

مطبوعات آن وقت را که نگاه می کنیم، می بینیم به خلاف اصل روشنفکری در ایران - که بارها عرض کرده ام «روشنفکری در ایران، بیمار متولد شد» - کسانی که پدیده روشنفکری را به معنای غربی و اروپایی اش وارد کشور ما کردند، آدمهای سالمی نبودند. امثال «میرزا ملکم خان» بودند. آدم خوبشان کسی مثل «تقی زاده» بود که کلمه قصار معروفش، هنوز در گوشها زنگ می زند و بیانگر حالت خود باختگی اوست. روشنفکری در ایران، اساساً سالم متولد نشد. لذاست که در طول این سالیان دراز، روشنفکرهای خوب، روشنفکرهای متعهد و حقیقتاً دلسوز - یکی از خصوصیات روشنفکری «تعهد» است؛ به این معنای معروف در کشور ما - واقعاً حائز این معانی بودند. اما در عین حال، جریان روشنفکری، جریانی نشد که بتواند با مردم ایران مخلوط شود، انس بگیرد، از آنها بیاموزد و به آنها تعلیم دهد. در اغلب قضایا، جریان روشنفکری، تجربه خوبی نشان نداد. البته بعضی از اشخاص روشنفکر، انصافاً خیلی خوب وارد میدان شدند و فداکاریهای زیادی هم کردند. اگر علما را که یکی از دو جریان مؤثر در نهضت مشروطیت بودند، از مجموعه روشنفکری خارج بدانیم، روشنفکرهای آن دوره که در قالب انجمنها و غیره می گنجیدند، دومین جریان تأثیرگذار محسوب می شدند. لکن بعد از صدور فرمان مشروطیت، آن اشکالات معروف در جریان روشنفکری پدید آمد. علی ای حال، نمی خواهم راجع به روشنفکری بحث کنم. اما مطبوعات، در کشور ما بیمار متولد نشدند.

اگر به مجموعه روزنامه های دوره مشروطه و اندکی قبل از مشروطه نگاه کنید، در آنها مطالب بسیار خوبی به چشم می خورد. طنزهای پخته، ادبیات والا و مطالب حاکی از دلسوزی و علاقه مندی نسبت به سرنوشت کشور، از شاخصه های چنین روزنامه هایی است. با گذشت حدود نود سال از تاریخ نشر این روزنامه ها، در آنها بعضاً مطالب و نکاتی یافت می شود که برای امروز هم خیلی کهنه نیست. نشریه ای را از همان روزگار در دست مطالعه داشتم که در آن طنز بسیار پخته ای درباره «امین السلطان» درج کرده بودند! طنزی قوی و دنباله دار، که بعد از کشته شدن امین السلطان مجال نشر یافته بود. تعجب کردم! طنزی در نود سال قبل، به این خوبی؛ آن هم به قلم نویسنده ای که چندان هم معروف نیست! آیا طنز امروز مطبوعات کشور ما، از آن وقت به قدر نود سال پیشرفت کرده است؟ نمی شود قرص و محکم، جواب مثبت داد.

هوشمندی و زیرکی در ارائه مطالب، از دیگر ویژگیهای مطبوعات آن روزگار است. نمونه دیگری در ذهن من هست که در یکی از همان مطبوعات عهد مشروطیت دیدم. مربوط به زمانی است که «علی خان امین الدوله»، از صدارت بر کنار و به رشت رفته و خانه نشین شده بود. ظاهراً شایعاتی علیه امین الدوله بوده است. به هر حال، مخالفینش بر سر کار بودند. قضیه از این قرار بوده که امین الدوله برای - به گمانم - روزنامه «پرورش» نامه ای می نویسد و از خودش دفاع می کند. البته پای آن نامه، امضای خودش را نمی گذارد و به عنوان فردی ناشناس، آن را ارسال می کند. اهل قلم می دانند که قلم امین الدوله، قلمی پخته و قوی و در عین حال قابل شناختن است. او شاید از این حیث، بهتر از همه رجال عهد قاجار باشد.

باری؛ سردبیر آن روزنامه، قلم امین الدوله را می شناسد و می فهمد که نوشتن نامه، کار خود امین الدوله است. لذا، پاسخی به تناسب این شناسایی به نامه مذکور می دهد. پاسخ سردبیر روزنامه، به نظر من به قدری جالب و هشیارانه و آمیخته با زیرکی است که انسان شگفت زده می شود. ببینید! سابقه روزنامه نگاری ما، اینهاست. البته هوشیگری، تهمت زدن و مطرح کردن برخی از آدمها هم، در مطبوعات آن عصر هست که این جزو بزرگترین نقاط ضعف آنهاست. لکن چنان نقاط مثبتی هم که ذکر شد، دارند.

خوب؛ ما اکنون نزدیک به صد سال است که سابقه روزنامه نگاری داریم. به تاریخ نشر اولین روزنامه در ایران نمی خواهم اشاره کنم؛ ولی از وقتی که در شهرهای تبریز، رشت، اصفهان، تهران و مشهد، روزنامه های متعددی پدید



آمد، تا امروز حدود صد سال است. عزیزان من! ما حقاً به قدر صد سال پیش نرفته ایم و این خسارت است. جالب است که در برخی مقولات دیگر، که آنها هم از اروپا آمده است و ما گیرنده آنها هستیم، پیشرفتهای زیادی داشته ایم. ما امروز وقتی بین مجلات و روزنامه های خودمان با مطبوعات معروف دنیا، قائل به مقایسه می شویم، می بینیم که هم از لحاظ فنی، هم از لحاظ نوع مطلب آرایبی، هم از لحاظ احتوای بر مطالب قوی و عمیق و تحلیلها و وسیع نگرینها، از آنها عقب هستیم! چرا باید این طور باشد؟! گیرم که کشور ما در صنعت و فناوری و دانش جدید، از غرب، عقب باشد؛ اما از نظر فرهنگ که عقب نیست! ما در گنجینه فرهنگی، از آنها عقب نیستیم. شعر ما، نثر ما، انواع ادبیات و فرهنگ ملی ما که کمبودی ندارد! پس چرا باید عقب بمانیم؟! من از این وضع راضی نیستم. البته هر کس تقصیر را به گردن دیگری خواهد انداخت. یک عده می گویند «دولت به ما کمک نکرده است.» یک عده می گویند «شما سیاسی کاری کردید» و یک عده هم مسائل دیگری را مطرح می کنند. بحث بر سر تعیین مقصّر نیست که ببینیم چه کسی در این بین کوتاهی کرده است؟ بحث بر سر واقعیتی است که وجود دارد. چه کسی باید برای این مشکل راه چاره پیدا کند؟ مسلماً خود خانواده مطبوعات و متولّی رسمی مطبوعات در دولت که وزارت ارشاد است. برای این مسأله، باید فکری بکنید. عرض من این است که اگر جشنواره فقط به این یک مطلب پردازد که ببینیم «راه عمق بخشیدن به کیفیتهای مطبوعات در کشور چیست» و کسانی هم در این زمینه فکر کنند، جا دارد. به تعبیری دیگر، جشنواره به این نتیجه رسیده باشد که فقط بر سر همین مسأله خاص، مطالعه و فکر شود. من البته نکاتی را در ارتباط با مطبوعاتمان یادداشت کرده ام که نشانگر ضعفهای موجود این رسانه است. حضور نداشتن قوی در مسائل بین المللی، نبود تحلیلهای قوی، ضعف کارهای هنری و ضعف زبان فارسی، از آن جمله است.

خوب؛ کاغذی را که شما در هیأت روزنامه یا مجله به دست خواننده می دهید، برای او «لغت امام»؛ یعنی «زبان معیار» می شود. این را چگونه می خواهید تهیه کنید؟ آن وقت ناله سر می دهیم که زبان فارسی چنین و چنان شد! مگر نه این که از مطبوعات باید زبان فارسی را درست کرد؟ مطبوعات، از این جهت، از صدا و سیما مهمتر است. من البته راجع به زبان فارسی، سالهاست - شاید ده سال بیشتر است - که با صدا و سیما بحث و بگو مگو دارم؛ برای این که در آن زمینه پیشرفت کنند؛ کارهایی بکنند و اشکالات را بر طرف سازند. اما روزنامه ها، از این جهت از صدا و سیما مهمترند. چون مخاطبین آن رسانه، در زمینه زبان فارسی و نکات و ظرایف زبانی و دستوری، فقط از طریق گوش ارتباط دارند و مواردی که عنوان می شود، لحظه ای و گذراست. اما مطبوعات در خانه و کاشانه ما، برای مدتها می مانند؛ افراد متعددی آن را می خوانند و در آن تعمق می کنند.

یکی دیگر از ضعفهای مطبوعات ما، تقلید کورکورانه از کارهای غرب است. گفتیم که روزنامه های غرب، از ما قویتر و پخته ترند؛ اما معنایش این نیست که ما شکل عنوان گزینی خود را هم مانند آنها کنیم. فرض بفرمایید کیفیت دستور زبان انگلیسی، مثلاً در عقب و جلو بودن عناصر جمله، با زبان فارسی فرق می کند. آنها طبق دستور و قاعده زبان خودشان، شکل عنوان را مشخص می کنند. چه لزومی دارد که ما در زبان فارسی عیناً همان را تقلید کنیم؟! در بعضی از روزنامه ها می بینیم که عیناً از شکل عنوان گزینی روزنامه های آمریکایی و انگلیسی تقلید می کنند؛ که البته از ما بدتر در این زمینه، عربها هستند! چه لزومی دارد این کار را بکنیم؟! فارسی، زبانی غنی و شیرین است. هزار شیوه در کار فارسی گویی و فارسی نویسی برای عنوان زدن وجود دارد. خوب؛ از این شیوه ها استفاده کنیم. البته آنها بعضی از کارهای خوب هم می کنند که باید یاد گرفت. مثلاً خوش آهنگ کردن عناوین در بین مطبوعات انگلیسی، امر بسیار رایجی است. یعنی عنوانهای خوش آهنگ با سجعهای آغاز کلام می زنند. البته سجع ما، نه در آغاز که در پایان کلام و جمله است. آنها از این کارها می کنند، که خوب است. این کارها را اگر به طور محدود تقلید کنیم، منعی ندارد؛ گرچه تقلید یکسره، جایز نیست.

مطلب سومی که می‌خواهم عرض کنم، تقسیم بندی مطبوعات کشور، در ارتباط با نظام است. این تقسیم بندی از جهت فضای کلی مطبوعات و جهت کلی دادن به آنها، کاری لازم است. از این جهت بنده این تقسیم بندی را می‌کنم، والا فعلاً بنای ایراد و اعتراض نسبت به کسی ندارم. از این جهت، مطبوعات کشور به سه قسم تقسیم می‌شوند: یک قسم مطبوعاتی هستند که نظام را قبول دارند و موافقین نظامند. البته منظور این نیست که دولت را با همه کارهایش قبول دارند. کسانی که نظام را قبول دارند، طیف وسیعی را تشکیل می‌دهند. بعضی منتقد به دولت یا طرفدار آن هستند. بعضاً معترض به فلان وزارتخانه و فلان تشکیلات و دستگاه، یا مدافع آنها هستند. ولی به هر حال، نظام جمهوری اسلامی را در ایران، قبول دارند. در بین آنها چپ هست، راست هست، سلايق مختلف هست، جناح بندی‌هایی با خط و خطوط مختلف در عرصه سیاسی هست. اینها همه در یک طرف قرار می‌گیرند و اکثریت هم اینهايند. قسم دوم، مطبوعاتی هستند که نسبت به نظام اسلامی بی‌تفاوتند. یعنی هیچ گونه طرفداری از نظام - حتی به صورت درج یک خبر - نمی‌کنند؛ لکن کاری هم به کار نظام ندارند و از کنار آن رد می‌شوند. این هم یک قسم از مطبوعات است. (مثل مجلات علمی، مجلات فرهنگی محض، مجلات شعری، مجلات تخصصی و امثال اینها). یک قسم هم مطبوعاتی هستند که بنده اسمشان را مجلات یا روزنامه‌های «معاند» می‌گذارم؛ «مطبوعات معاند»! که البته تعدادشان زیاد نیست و اسمی هم از مجله‌ای نمی‌آوریم! از جمله اصطلاحات غلط و رایج در این قسم از مطبوعات، اصطلاح «دگراندیش» است. عناصر فعال در این مطبوعات هم، خوششان می‌آید که به آنها «دگراندیش» اطلاق شود! در معنا می‌خواهند بگویند چون ما اندیشه دیگری داریم، مورد غضب دستگاه هستیم! البته خیلی هم مورد غضب نیستند. به هر حال، بحث اندیشه، اصلاً نیست. بحث «دگراندیشی» نیست.

خوب؛ در جمهوری اسلامی، همه گونه اندیشه‌ای آزاد است. ما با اقلیتهای مذهبی هم مثل برادران خودمان برخورد و رفتار و رفاقت می‌کنیم. اصلاً یادمان نمی‌آید که فلان کس - فرض بفرمایید - مذهب دیگری دارد و قاعدتاً فکر ما، دین ما و اسلام ما را هم قبول ندارد! حتی به خانه‌های آنها هم می‌رویم. بنده سالهاست که به مناسبت سال نو مسیحی، معمولاً به خانه شهدای مسیحی می‌روم. طرف، آشوری یا ارمنی است. به خانه‌شان می‌رویم؛ پهلوی زن و بچه و جوانشان می‌نشینیم؛ حرف می‌زنیم و میوه و شیرینی‌شان را می‌خوریم؛ ولی هیچ یادمان هم نمی‌آید که اینها مذهب دیگری دارند. ما در جمهوری اسلامی، بحث اندیشه نداریم که مثلاً چون کسی اندیشه دیگری دارد، با او برخورد کنیم. اصلاً این طور نیست! پس، «دگراندیش» یعنی چه؟! بحث، بحث «عناد» است؛ بحث «معارضه» است؛ بحث «غرض ورزی» است. غرض ورزی می‌کنند؛ چون این نظام را قبول ندارند. البته فقط قبول نداشتن هم نیست. بنا دارند با نظام معارضه کنند. یعنی عناد کنند و به همان مقداری که جرأتشان اقتضا می‌کند، ضربه بزنند. البته چندان هم آدم‌هایی با جرأتی نیافتیمشان! اما همان مقدار که شرایط ایجاب می‌کند، در پی آنند که حرفی بزنند؛ در بزنگاهی خاص، نیشی فرو کنند و زهري بریزند. بحث سر اینهاست؛ یعنی مغرضین که یک طبقه و یک دسته اند.

هر کدام از اینها، حکمی دارند. عرض کردم، من این جلسه را می‌خواهم صریح باشم و امیدوارم و خواهش می‌کنم شما هم در زمینه مطبوعات، با مردم از شیوه صراحت پیروی کنید. البته نمی‌خواهیم بگوییم بروید و فوراً معاندین را معرفی کنید و بگویید فلان کس چنین است؛ نه. جنجال آفرینی، اصلاً بنده تشنچ فکری و فرهنگی را اصلاً قبول ندارم. نه؛ هر کس به کار و وظیفه خودش پردازد. لکن در بیان مطالب با مردم، از همین روحیه و همین لسان استفاده کنید. ما گاهی به اینها می‌گوییم که بر خلاف همه دیپلماسی‌های عالم، دیپلماسی ما صریح است. علی‌ای حال، می‌خواهیم صریح صحبت کنیم.

دیدگاه من درباره گروه اول این است: ما معتقدیم آقایانی که نظام را قبول دارند، وظایفی هم به عهده دارند. این وظایف، با سلیقه و عقیده خاص آنها هم هیچ منافاتی ندارد. توقع این است که به آن وظایف عمل کنند.



یکی از آن وظایف این است که فضای کشور را فضای تشنج مطبوعاتی قرار ندهند. یعنی پیوسته این به آن و آن به این بد نگویید. در روزنامه مربوط به جشنواره مطبوعات، آقایان مسؤول با چند نفر درباره مسائل مطبوعات مصاحبه کرده بودند که آن را می خواندم. (در پرناتز بگویم که ما برای اسم روزنامه هم، به آقای میرسلیم، اعتراض کردیم. «کاغذ اخبار» گرتة برداری زیاد شیرینی نیست. اسم روزنامه را «کاغذ اخبار» گذاشته اند؛ آن هم نه «کاغذ خبر»! در حالی که اگر واقعاً Newspaper هم بخواهند ترجمه کنند، «کاغذ خبر» می شود و نه «کاغذ اخبار». به نظر من که این گرتة برداری، لزومی نداشت. کرده اند دیگر! ایشان متعذر شدند که چون اسم اولین روزنامه، «کاغذ اخبار» بوده، از آن جهت برای روزنامه جشنواره هم از آن اسم استفاده کردیم. انتخاب اسم «کاغذ اخبار» کار زیاد شیرینی نبود.)

علی ای حال، مصاحبه چاپ شده در همین کاغذ اخبار - یا به تعبیر درست تر Newspaper - را می خواندم. دیدم جوانی در طرح دیدگاههایش عنوان کرده که فضای مطبوعات و روزنامه های کشور، فضای دعواست! راست هم گفته است. روزنامه ها با هم دعوا دارند. خوب؛ به هم چه کار دارید؟! کار خودتان را بکنید. یک نفر خط یک است، یکی خط دو است، یکی خط سه است. خوب؛ هر کس خط خودش را برود، کار خودش را بکند. توقع نیست که اینها از سلیق خودشان، به خاطر دیگری دست بردارند. هر کسی مبنایی دارد، ممشایی دارد، سلیقه ای دارد.

پس، یک توقع این است که با دعوای خودشان، فضا را، فضای تشنج نکنند. توقع دوم این است: نظامی را که قبول دارند، تضعیف نکنند. نمی گوئیم به فلان وزیر یا فلان مسؤول یا فلان بنیاد یا فلان نهاد انقلابی، اعتراض نکنید. اگر اعتراض و انتقاد در حد معقولی باشد، چه مانعی دارد؟! به قول آقایان دولتیها «سازنده» هم هست. بر سر انتقاد، بحثی نداریم. بحث بر سر نظام است. از آن جا که پایه هر نظام و هر زندگی فردی بر امید است، پس امید را در دلها مردم متزلزل نکنید. این، یکی از سفارشهای ماست. به گونه ای حرف نزنید که پیر و جوان و زن و مرد، افق آینده خود را تیره و مه آلود ببینند. چرا این کار را می کنید؟! ایران که افق مه آلود و تیره ای ندارد! این ملت، ملتی است که با همه مشکلات بزرگ در طول قرنهای دست و پنجه نرم کرده و بر همه آنها، ولو بعد از گذشت مدتها، فائق آمده است.

پس افق تیره ای در کشور نداریم.

خوب؛ امروز آمریکا جلو ما سینه سپر کرده است؟ کرده باشد! اسرائیل در صحنه بین المللی سگدو می زند؟ خوب؛ بزند. برای ما اهمیتی ندارد. یا فرض کنید اجناس و کالاها گران شده است؟ خوب؛ شده باشد. یک وقت هم ارزان خواهد شد. منظور این است که اگر در هر زمینه ای، وضع نابسامانی به وجود می آید، نباید مجوز شود که ما فروغ امید را در دلها بمیرانیم. این، نمی شود. این، جایز نیست. اصل و اصول انقلاب را زیر سؤال نبرید. اسلام را زیر سؤال نبرید. نگذارید مسائلی که پایه های اصلی انقلاب است، با نوشته های ناشیانه یا نوشته هایی که بعضی اشخاص، زیرکانه در مطبوعات شما وارد می کنند، زیر سؤال برود. مراقب این موارد باشید. البته عرض کردیم که سلیق مختلف است و ما هم با سلیق مختلف کاری نداریم. علی ای حال، توصیه ما این است.

از جمله مواردی که این جا یادداشت کرده ام، یکی هم نشر فرهنگ عمومی و دانش اجتماعی است که باید به آن عمق و کیفیت دهید. اصلاً مهمترین کار شما آقایان و خانمها که در مطبوعات کار می کنید، این است که به کارها کیفیت دهید؛ هم به کارهای سیاسی، هم به کارهای فرهنگی و هم به کارهای ادبی. انسان گاهی اوقات در مطبوعات، صفحه شعر را می نگرد؛ اصلاً رغبت نمی کند بخواند. سرمقاله را نگاه می کند؛ اصلاً هیچ جاذبه ای ندارد. پس زیبایی در سخن چه شد؟! لطافت زبان فارسی چه شد؟! هنر نویسندگی چه شد؟! ذوق چه شد؟! مگر نه که این همه برای کیفیت بخشیدن به مطبوعات است؟! از واژه های سنجیده، تعبیرات زیبا و ترکیبات نو استفاده کنید. از هنر، از کاریکاتور و از عکس استفاده کنید. تحلیلهای خوب چاپ کنید. خوب؛ اینها مواردی است که ما از همه مطبوعات قسم اول، انتظار داریم رعایت کنند. اکثریت مطبوعات هم - اعم از روزنامه و مجله - اینها هستند.

البته تعدادی از مطبوعات قسم اول - چه مجله و چه روزنامه - با بودجه های عمومی اداره می شوند. این نکته را هم



عرض کنم: مطبوعاتی که با بودجه های عمومی اداره می شوند، در مقابل مطبوعاتی که اداره آنها با بودجه های شخصی است، ارتباط بیشتری با دستگاه ندارند. اصلاً این طور نیست که فرض کنیم روزنامه های اطلاعات و کیهان، تلفن به دست نشسته اند و منتظرند که کسی به آنها بگوید چه بنویسید و چه ننویسید! نه. اینها روزنامه های مستقلی هستند. ارتباط این روزنامه ها با دولت، مسؤولین دولتی و منابع مالی خودشان - چون مربوط به بیت المال هستند - به هیچ وجه قابل مقایسه با روزنامه های بخش خصوصی در دنیا که از کمپانیها پول و خط و الهام می گیرند، نیست. اصلاً آن، چیز دیگر و این چیز دیگری است.

به هر حال، این مطبوعات استقلال دارند. یعنی خوشبختانه برای خودشان، فکرشان و سلیقشان می نویسند و نظراتشان را ترویج می کنند. گاهی تهمت می زنند که چنین مطبوعاتی دولتی هستند و از دولت، دستور می گیرند. کآته، دستور گرفتن از دولت، بد و ناپسند، اما دستور گرفتن از دشمن خوب و پسندیده است! به هر حال، گویا چنین معامله ای، در ذهن بعضی اشخاص وجود دارد. جالب این است که مطبوعات مورد بحث، نه تنها از دولت دستور نمی گیرند، که خیلی اوقات، دولت از آنها گله مند است! آقای رئیس جمهور، مکرراً از همین مطبوعات، پیش بنده گله و شکایت می کند که چنین کردند و این طور نوشتند. این، از مطبوعات قسم اول و انتظاری که ما از آنها داریم. و اما از مطبوعات قسم دوم، انتظار زیادی نداریم. یعنی به هیچ وجه از کسانی که درباره نظام، اظهار نظر مثبتی نمی کنند، حرفی در تأیید نمی زنند، مشغول کار علمی و فرهنگی خودشان هستند و البته علیه نظام، اقدام و فعالیتی هم نمی کنند، هیچ انتظاری نداریم. این را بدانید! بنده به عنوان مسؤول کشور عرض می کنم: هیچ گونه انتظاری نداریم. هر کس در این زمینه از فشار دستگاه سخن به میان می آورد، خلاف واقع و دروغ گفته است. آنها کار خودشان را بکنند. اگر فرهنگ کشور را تقویت می کنند، دولت باید کمکشان کند. اگر سواد مردم را زیاد می کنند؛ به ترویج ادبیات می پردازند و زبان فارسی را رواج می دهند، دولت باید کمک هم به آنها بکند؛ ولو بی تفاوتند. با ما کاری ندارند، نداشته باشند. ما هیچ انتظاری از اینها نداریم.

اما دسته سوم، وضعشان فرق می کند. البته اگر مطبوعات قسم سوم را «معاند» می نامم، به این معنا نیست که شمشیر به دست گرفته ایم و می خواهیم سراغشان برویم؛ خیر! وضع آنها، فردا با دیروز، هیچ فرقی نخواهد کرد. من می خواهم حقیقت مطلب را بیان کنم و آنچه را که در ذهن هست، بگویم.

اولاً در مطبوعاتی که معاند با نظام جمهوری اسلامی هستند، عناصر نامطمئن، زیاد است. اگر هم واقعاً بعضی از افراد که در این قسم مطبوعات حضور دارند، بنا ندارند با دستگاه در بیفتند؛ اما وجود آدمهای ناباب در تشکیلاتشان، حتمی است. ما در این تشکیلات آدمهایی را می شناسیم که سابقه آنها به کثی غیر قابل اعتماد و سالب اطمینان است. فرض بفرمایید در این تشکیلات، عنصر یا عناصری با گرایش مارکسیستی قوی حضور دارند که شناخته شده اند. بنده بسیاری از آنها را با نام و نشان و آثار، از دیرباز می شناسم. من با محیط روشنفکری کشور، سالهای متمادی ارتباط تنگاتنگ و نزدیک داشتم و با خیلی از این افراد که بعضی در ایرانند و بعضی در خارج، یا ارتباط نزدیک و دوستانه، یا سلام و علیک و یا آشنایی داشتم. اغلب آنها خارج از دایره اطلاع و معرفت من نیستند. پیش از پیروزی انقلاب، سالهای متمادی، لاقلاً با آثارشان آشنایی داشتم. ام. در میان اینها کسانی بودند که گرایشهای مارکسیستی تندی داشتند و با همین گرایشهای مارکسیستی، بنای همکاری با ساواک را گذاشتند و یا در دفتر «فرح» مشغول فعالیت شدند! خوب؛ این سابقه، سابقه خیلی پاکي است؟! به چنین عناصری می توان اعتماد کرد؟! البته توقع داشتن از عنصر یا عناصری چنین، واقعاً توقع بی جایی است. کسانی در مطبوعات قسم سوم حضور دارند که امروز دم از آزادی می زنند. می گویند: «آزادی بیان نیست و اختناق حاکم است.» می گویند: «دولت هر چه را که دلخواه خودش باشد، اجازه گفتن و نوشتن می دهد.» در حالی که خودشان هم می دانند خلاف واقع می گویند. برخی از همین افراد، در دوران رژیم شاه هم به کارهای مطبوعاتی سرگرم بودند. آن اختناق سیاه را می دیدند؛ اما نه فقط



لب از لب نمی‌گشودند که همکاری هم می‌کردند! اینها با ستایشهای زبانی، نوشتن مقالات و با نوشتن کتاب و جزوه، به نفع دستگاه آن روز کار می‌کردند. آیا اینها در دفاع از آزادی صادقند؟! کسی که دوره اختناق محمد رضا شاه را تحمل کرده و لب به اعتراض نگشوده، اگر در دوران جمهوری اسلامی که هر کس هر چه می‌خواهد می‌نویسد، دم از آزادیخواهی بزند، آیا از صداقت برخوردار است؟!

اینها توجه ندارند که خودشان مکذب خودشان هستند. مصداق کسی هستند که یک ساعت استدلال می‌کرد تا ثابت کند آدم کم حرفی است! مرتب می‌نویسند آزادی نیست و نوشته‌های خود را با انواع تهمتها همراه می‌کنند. نظام را متحجر، تنگ نظر، یک سونگر، بی‌سواد، غافل از مسائل نو، قرون وسطایی و دارای عینک کهنه می‌نامند و با استفاده از تعبیرات به اصطلاح ادبی و هنری، آن را متهم می‌کنند. با این حال، اگر فرضاً روزنامه‌ای مطلبی علیه‌شان بنویسد، فریاد بر می‌آورند که «محیط، محیط تهمت است و به ما تهمت می‌زنند.» آیا تهمت زدن به مسئولین نظام؛ یعنی کسانی که عمری را در مبارزه، در سختی و در رنج و مصائب رژیم می‌گذرانند، از این مسئولیت دارند، از این مسئولیت برای دنیای خودشان هیچ استفاده‌ای نمی‌کنند، جایز است، ولی انتقاد از شما، خطای نابخشودنی است؟!

بدانید که امروز در دنیا هیچ رئیس جمهوری مثل آقای هاشمی، چنین ساده و بی‌تشریفات زندگی نمی‌کند. بنده در دوران ریاست جمهوری خود، بارها به کشورهایی که به اصطلاح کشورهای انقلابی بودند، مسافرت کردم. در فلان کشور، رئیس جمهوری که تا دیروز در چادر زندگی می‌کرده است - به طوری که خودش یا وزیر خارجه اش می‌گفت، با تفنگ معمولی، هشت سال زیر چادر زندگی می‌کرده اند - در قصر امروزش که از ما در آن پذیرایی می‌نمود، چنان تشریفات و جبروتی حاکم بود و چنان تقلید و عکسبرداری دقیقی از حاکم پرتغالی که قبل از وی در آن کشور زندگی و حکومت می‌کرد، کرده بود که انسان در شگفت می‌ماند! مسئولین کشورهای دیگر، این طور زندگی می‌کنند! اما مسئولین جمهوری اسلامی، توقعی از کسی ندارند. وزیر از خانه اش بیرون می‌آید، به مغازه لبنیاتی می‌رود و برای کودکش شیشه‌ای شیر می‌خرد، یا در صف نانواپی می‌ایستد، نان می‌گیرد و به منزلش می‌برد. کجای دنیا چنین چیزی هست؟!

به یاد دارم در زمان رژیم سابق، رئیس جمهوری در هند از دنیا رفته بود. - می‌دانید که در هند، رئیس جمهور کاره‌ای نیست. به عنوان مقامی تشریفات حضور دارد؛ و اصلاً روی او حساب نمی‌کنند. - آن رئیس جمهور، آدم با سوادی بود. روزنامه‌های ما در آن زمان راجع به وی نوشتند که در ساختمانی ساده با چهار، پنج اتاق زندگی می‌کرد و امور شخصی اش را خودش انجام می‌داد. واقعاً در آن روزگار تعجب می‌کردیم که یک رئیس جمهور، آن طور زندگی کند! شما آن رئیس جمهوری را که واقعاً هیچ کاره محض بود - در واقع مجسمه‌ای بود - در نظر بگیرید و به رئیس جمهور خودمان که شخصیتی مسؤول و مورد اعتنا در عرصه‌های بین‌المللی است، بنگرید. بروید خانه اش را ببینید که آیا چهار، پنج اتاق بیشتر دارد؟ همان خانه‌ای است که قبل از انقلاب هم محل سکونتش بوده و یا از اول انقلاب در آن اقامت گزیده است. این، وضع زندگی مسئولین جمهوری اسلامی است! در این جمهوری، هر کس هر چه می‌خواهد، می‌گوید. هر کس در هر ممشا و مسلکی که دوست می‌دارد، سیئر می‌کند. کسی کاری به کسی ندارد. آن وقت در همین نظام، برخی افراد که فجایع رژیم سابق را تحمل کردند و لب از لب نگشودند، دم از آزادیخواهی و پایمال شدن حقوق بشر می‌زنند! در مقابل چنین مسائلی، انسان احساس می‌کند که بعضی افراد، چقدر بی‌انصافند! شما بدانید، ما تحمل‌مان خیلی زیاد است. واقعاً در نظام جمهوری اسلامی، تحمل شنیدن حرف مخالف خیلی بالاست. البته دلایلی هم دارد که طبیعی است. اما غرض ورزی و بی‌انصافی هم حدی دارد! اینها غرض ورزی و بی‌انصافی می‌کنند. هر وقت که دشمنان ما در خارج از کشور، تهمتی را علیه جمهوری اسلامی عنوان کردند، در همین مطبوعات قسم سوم، به همان شکل یا به اشکال دیگر، تکرار شد. آنها راجع به محدودیت زن گفتند، اینها هم می‌



گویند! آنها راجع به پایمال شدن حقوق بشر گفتند، اینها هم می گویند! آنها راجع به تروریسم گفتند، اینها هم می گویند! آنها راجع به بی کفایتی دولت گفتند، اینها هم می گویند! آنها راجع به این که نظام اسلامی، نظام متحجر قرون وسطایی است گفتند، اینها هم می گویند! چرا انسان این قدر با دشمن همکاری کند؟! چرا انسان این قدر از میهن خودش و از کسانی که برای این میهن دلسوزانه زحمت می کشند، بیزاری بجوید و ناجوانمردانه اعراض کند؟! واقعاً چرا؟! اینها چه مرضی دارند؟! من که تعجب می کنم!

اینها حتی ارزشهای ایرانی محض را هم زیر پا می گذارند. مثلاً کریسمس را بر عید نوروز ترجیح می دهند! می پرسیم شما مگر ایرانی نیستید؟ می گویند بچه های ما از کریسمس بیشتر از عید نوروز خوششان می آید! خوب؛ بچه های شما غلط می کنند! وقتی در آن خانه و خانواده زندگی کنند، معلوم است که این طور می شوند! عید نوروز مگر مناسبت بدی است؟! کریسمس اول زمستان است؛ در یخ و برف و سرما. آیا بهتر از اول بهار و اول فروردین است؟! آخر این چه سلیقه ای است؟! چرا انسان این قدر دچار کوری چشم و عناد حتی نسبت به اولیات شود؟! برای من عجیب است وقتی چنین مسائلی را می بینم یا می شنوم!

یادم آمد از «سید علی خان مدنی». مناسب است که راجع به عید نوروز، ماجرای او گفته شود. چون عید نوروز از آن عیدهایی است که ما، به خلاف بعضی کسان، به آن خیلی ارادت داریم. باری؛ سید علی خان مدنی از علمای شیرازی تبار اهل و ساکن مدینه است. یعنی پدرانش، چند نسل در مدینه زندگی کرده اند. سیدعلی خان، مردی بزرگ، ادیبی طراز اول، شاعری توانا و عالمی فحل است. در بین کسانی که خارج از میهن زندگی کرده اند تقریباً شیخ بهایی دوم یا شیخ بهایی درجه دو است. البته او در آخر عمر خود به شیراز رفت، در آن جا زندگی کرد و به گمانم در شیراز هم از دنیا رفته است. نمی دانم قبرش کجاست. وی کتابهای بسیار خوب و وزینی دارد و ادبایی معروف، دائماً به کلام نثر و نظم او استناد می کنند. پدر سیدعلی خان هم از علمای مدینه بود که یک روز به دعوت یکی از سلاطین محلی هند، که مذهب تشیع هم داشته و ظاهراً در دکن حکومت می کرده است، از مدینه به هند می رود و سالها در آن جا می ماند.

سید علی خان به مرحله نوجوانی که می رسد، همراه با مادرش از مدینه عازم هند می شوند و با زحمت و مشقت زیاد، به پدر خانواده می پیوندند. پدر، وقتی نوجوان خود را می بیند، او را برای فراگیری علوم متداول زمان، نزد اساتید مبرز می فرستد و به تربیتش می کوشد. پدر، چندین سال است در هند زندگی می کند (درست توجه کنید!) محیط، هند است و در هند آن زمان هم زبان فارسی، زبان رایج بوده است. دوره، دوره تیموریهاست و گاه اوج زبان فارسی در هند. اما اینها عریبند، و به زبان عربی تکلم می کنند. سید علی خان که شاعر است، قصاید غزایی به زبان عربی می سراید. عید نوروز که از راه می رسد، سید علی خان برای تهنیت عید به پدرش، قصیده ای به زبان عربی می گوید و به او تقدیم می کند. عناصر قصه را جمع کنید! شاعر، عرب. ممدوح، عرب. مکان، هندوستان. زبان رایج، فارسی. قصیده درباره عید نوروز، به عربی! آیا قصیده عربی سید علی خان مدنی در خصوص عید نوروز، مایه افتخار به یک سنت تاریخی نیست؟

به راستی چرا انسان باید این ارزشها را فراموش کند؟! آقا به نام ایرانی خواهی، نفس می کشد و زندگی می کند؛ اما عید نوروز را به راحتی با کریسمس عوض می کند! بی ذوقی و بی سلیفگی تا این حد؟! مدت هشت سال در این کشور، جنگ اتفاق افتاد. این جنگ، دفاع بود دیگر! اگر آن روز که عراق به خرمشهر و اهواز حمله کرد - اینها که نرفتند ببینند آن جاها چه خبر بود. ما رفتیم و از نزدیک، واقعاً کربلای خوزستان را دیدیم - جوانان دفاع نمی کردند و اگر فداکاریهای بسیج و سپاه و ارتش نمی بود، امروز چه وضعی داشتیم؟! اگر عراق، منطقه نفتی ایران را از دزفول و اندیمشک جدا می کرد و تحت عنوان «عربستان» به خاک خود منضم می نمود - کما این که نقشه شان همین بود - و یا امارت جدیدی مثل قطر و کویت به وجود می آورد و در حقیقت به تجزیه ایران می پرداخت، امروز چه



وضعی داشتیم؟! در دوره های قبل از جمهوری اسلامی، همیشه ایران تجزیه شد و همیشه از ایران کردند. هیچ کدام از سلاطین پهلوی و قاجار، این افتخار را ندارند که بتوانند بگویند ما مرزهای ایران را حفظ کرده ایم. قاجارها که وضعیتشان معلوم است. پهلویها هم، شهرهای مرکزی ایران را سالها زیر چکمه سربازان خارجی انداختند و زن و مرد و ناموس این کشور را به دست آنها دادند. تنها جمهوری اسلامی بود که مردانه ایستاد و نگذاشت که متجاوزین یک قدم جلو بیایند. هشت سال جنگ مگر شوخی است؟! هشت سال جنگ و آن همه فداکاری! جوانان ما در مقابل اتحاد شرق و غرب و «ناتو» و همه و همه مقاومت و ایستادگی کردند و میهن را نجات دادند. آیا در مطبوعاتی که زمان جنگ منتشر می شدند و یا این که بعد از جنگ به وجود آمدند، یک کلمه از این کار بزرگ و دفاع عظیم و پرشکوه، نباید ستایش شود؟! در مطبوعات معاند، اگر یک وقت اسمی از دفاع مقدس و رزمندگان بیاید، همراه با مسخرگی است. چرا؟! چون رزمنده ما دارای محاسن است و اینها از محاسن خوششان نمی آید! فقط علتش این است. آیا این نشانگر بی انصافی نیست؟! جالب است که اینها، دیگران را به تنگ نظری متهم می کنند! آیا تنگ نظر، دستگاه است یا خود اینها؟! این تنگ نظری نیست که انسان از بزرگترین ارزش دوران خودش - دفاع مقدس - فقط به خاطر این که پیروان آن دین دارند و او با دین مخالف است، اغماض کند؟! پیروان آن، مذهبی هستند و این می خواهد سر به تن مذهب و مذهبها نباشد! متأسفانه این گونه است. پشت سر هم و پیوسته تهمت می زنند؛ آن وقت اگر در مقام پاسخگویی برآیی، می گویند «شما به ما تهمت زدید!»

البته همه مطبوعات باید توجه داشته باشند که خط قرمزی وجود دارد و از این خط قرمز، هیچ کس نباید عبور کند. نه این که ما اجازه نمی دهیم؛ در هیچ جای دنیا اجازه نمی دهند. در به اصطلاح دمکراتیکترین کشورها هم اجازه نمی دهند. شما ببینید آن وقتها که در امریکا خبری از موج چپ بود - حالا که دیگر این خبرها نیست - چپهای امریکا - اعم از گروههای کمونیست یا سوسیالیست - و اجتماعاتشان تحت چه شرایطی زندگی می کردند! شما رمانهایی را که بعضی از نویسندگان دارای گرایش به چپ، مثل «هوردفاست» نوشته اند - چند رمان او به فارسی هم ترجمه شده و بنده دیده ام - بخوانید و ببینید درباره چپها چه مطالب تکان دهنده ای آورده اند! همین کتاب معروف «خوشه های خشم» اثر «جان اشتاین بک» یا دیگر کتابش را که الان در ذهنم نیست، بخوانید و ببینید راجع به وضع چپها و برخورد سردمداران مرکز به اصطلاح دمکراسی با آنها، چه نوشته است! بخوانید و بدانید که مرکز به اصطلاح دمکراسی و قبله کسانی که صاحب چنین قلمهایی بد و زشتی در ایرانند، حتی حاضر نبودند چپها را تحمل کنند؛ چون معتقد بودند، مارکسیسم، نظام سرمایه داری امریکا را زیر سؤال می برد. خوب؛ اگر چپها را تحمل می کردند، به معنای موافقت با عبور آنها از خط قرمز بود. اگر امروز مجموعه ای در امریکا پیدا شود که بنویسد، بگوید و شعار بدهد «امریکا باید تجزیه گردد»، یا شعار بدهد «امریکا باید به چهل و نه ایالت تقسیم شود»، چگونه با آن رفتار می کنند؟ اگر امروز کسی در امریکا قد علم کند و بگوید «چون چهل، پنجاه میلیون سیاه در ایالات متحده زندگی می کنند، باید کشور جداگانه ای داشته باشند و بخشی از امریکا را به آنها بدهید تا حکومت تشکیل دهند»، دولت امریکا با وی چه برخوردی خواهد داشت؟ آیا همان کاری را که با فرقه داوودیه کردند و همه را در ساختمانی به آتش کشیدند، با او نخواهند کرد؟

اینها خطوط قرمز یک ملت است. شما، انقلاب را زیر سؤال ببری، اصل انقلاب را نفی کنی و در نفی نظام جمهوری اسلامی بکوشی؟! خوب؛ این خط قرمز است و قابل تحمل نیست. مطبوعات معاند، تاکنون بارها خط قرمزها را تهدید کرده اند و بعد از این هم خواهند کرد. من هم فعلاً بنا ندارم در این باره، تجدید روشی نسبت به آنچه در گذشته بوده، بکنم. با اینها بر اساس اغماض رفتار می شود. من در مطبوعات قسم سوم - معاند - خیلی از موارد تهدید کننده خط قرمزها را می بینم. البته نه به صورت بریده جراید؛ بلکه خود نشریه را می بینم؛ چون مطالعه نشریات مختلف را دوست می دارم. اینها در مطبوعات خود، گاه با شعر، گاه با نثر،



گاه با قصه و گاه با گزارشهای نامربوط، موضوع را به جاهایی می کشانند. اگر چه دستگاه تاکنون حرفی نزده و برخوردی نکرده است، ولی خوب؛ اینها خط قرمز است. باید توجه داشته باشند. جالب این جاست که بعضاً از ما طلبکار هم می شوند! می گویند «چون ما دولتی نیستیم، پس حق داریم چنین مواردی را مطرح کنیم!» اصلاً بحث دولتی و غیر دولتی نیست! بحث اساس یک نظام است. کدام نظام اجازه می دهد که شما اساسش را زیر سؤال ببری و از آن، تسهیلات هم بگیری؟!

جوانان توجه داشته باشند! بعضی از جوانان و روزنامه نگاران خودمان که درباره بعضی از این اشخاص دچار اشتباه می شوند، بدانند: ظواهر اینها، مورد نظر و ملاک نیست و اعتبار ندارد. باطن قضیه این است که با اصل نظام مخالفند، و مبارزه هم می کنند. البته گاهی هم، برای این که از قافله عقب نمانند، از مردم می گویند و یا حرفی از آن رژیم به میان می آورند و مقایسه ای نادرست می کنند:

مؤذن بانگ بی هنگام برداشت نمی داند که چند از شب گذشته ست

درازی شب از چشمان من پرس که یکدم خواب در چشمم نگشته ست.

شما چه می دانید که رژیم گذشته چه کرد؛ با چه کسانی کار داشت؛ چه کار می کرد و با چه چیز می جنگید و چه چیزی بر او فائق شد! از کجا شما می دانید؟! غرض؛ این وضعیتی است که مطبوعات قسم سوم دارند و وضعیت خوبی نیست.

البته من حقیقتاً دلم می خواهد این وضع اصلاح شود. بنابر ایرادگیری، مچ گیری و سختگیری نداریم. دوست می دارم اصلاح شود و این طور نماند. حیف است. این کشور، کشور بزرگی است. کشور مهمی است. نظام جمهوری اسلامی واقعاً کار می کند، مسؤولین واقعاً کار می کنند، کشور در راه عزت پیش می رود؛ دشمن هم دشمن است. خوب؛ ما چرا باید حرف دشمن را گوش کنیم؟! مطبوعات دنیا غالباً دست صهیونیستهاست. امریکاییها با ما بدند، صهیونیستها با ما بدند، قدرتهای تجاوزگر و چپاولگر با ما بدند. آنها علیه جمهوری اسلامی حرف می زنند. جمهوری اسلامی هم که گوشش بدهکار این حرفها نیست، با قدرت و قوت، کار خودش را می کند. علی ایحال، این هم مطلب بعدی.

مطلب آخر - مثل این که صحبت ما خیلی طولانی شد - مربوط به اجتماع اهل قلم است که دیدم بارها تکرار شده است. هم وزارت ارشاد و هم دیگران، گفتند که کار خوبی است. ما هم موافقیم که اهل قلم، اجتماعی داشته باشند و با هم تفاهم و تبادل نظر کنند. البته، نه از این معاندین. اینها نه. اینها کسانی هستند که اگر در این گونه اجتماعات وارد شوند، افساد می کنند. اینها مورد اعتماد نیستند. اینها سابق و لاحق و حال و گذشته شان به گونه ای نیست که انسان بتواند به آن اعتماد کند. کسانی که واقعاً برای این مردم، برای این کشور و برای فرهنگ این کشور دل می سوزانند و کار مطبوعاتی را حقیقتاً از روی علاقه و عشق و احساس مسؤولیت انجام می دهند، خوب است اجتماع داشته باشند. وزارت ارشاد هم کمک و حمایت کند و تمهیداتی بیندیشد تا اهل قلم، بتوانند این کار را به سهولت انجام دهند. ما با این کار، موافقیم.

من بار دیگر از همه برادران و خواهران عزیزم تشکر می کنم. لطف کردید تشریف آوردید. امیدواریم ان شاءالله در کارتان که کار بزرگی است، موفق باشید و مشمول توجهات حضرت ولی عصر ارواحنا فداه قرار گیرید و بتوانید به این مردمی که حقیقتاً مستحق و لایق خدمتند، بیش از پیش خدمت کنید.

والسلام علیکم ورحمةالله و برکاته